

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۲۰ اکتوبر ۲۰۲۰

مرزهای اخلاق بین هنر و هنرمند کجاست؟ (در حاشیه بحث‌های پس از فوت محمدرضا شجریان)

پس از مرگ شجریان، برخی از رسانه‌های حکومتی که سال‌ها نامی از شجریان نمی‌بردند در مرده‌پرستی از هم سبقت گرفتند و برخی هم مهر سکوت بر لب زدند، اما معلوم بود که مرگ او یک بحران امنیتی است و نیروی انتظامی و تشکیلات امنیتی نگران از کنترل خارج شدن اوضاع بودند. تا حدی که طرفداران شجریان حتی در خاکسپاری‌اش اجازه حضور نیافتند. برای مردم عادی و معترض جامعه ایران که مترصد هر فرصتی هستند تا هر واقعه‌ای را تبدیل به اعتراض کنند مرگ شجریان فرصتی استثنائی بود که خیلی زود از دست رفت.

همایون شجریان روز پنج‌شنبه ۱۷ مهرماه در یک پست اینستاگرامی نوشت که خاک پای مردم ایران به دیار معشوق پرواز کرد. با اعلام خبر مرگ شجریان، جمعیت انبوهی از دوستدارانش مقابل بیمارستان جم تهران گرد آمدند و مأموران امنیتی در مواردی با مردم در مقابل بیمارستان جم درگیر شدند. صبح جمعه نیز مأموران حضور سنگینی در بهشت زهرا داشتند. پیکر محمدرضا شجریان، در میان تدابیر امنیتی شدید و بدون حضور دوستدارانش در محوطه آرامگاه فردوسی به خاک سپرده شد، بدون این‌که این مراسم از صداوسیما پخش شود.



پس از مرگ شجریان موضع‌گیری‌های متعددی پیرامون سبک موسیقی او و نیز سوابق سیاسی و موضع‌گیری‌های او در ارتباط با حکومت در صفوف اپوزیسیون مطرح شد. به طوری که برخی با افراط‌گرایی و سیاه‌نمایی مطلق همه چیز او را زیر سؤال بردند. برخی نیز حتی رادیکالیسم را با توهین کردن و فحش دادن عوضی گرفتند.

انتقاد و اعتراض، از جمله حقوق سیاسی- فرهنگی و بخشی از آزادی‌های سیاسی همه شهروندان است. هر واقعه‌ای که در جامعه رخ می‌دهد تعادل در نقد و بررسی و واقع‌بینی یک ضرورت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است. به‌خصوص عرصه فرهنگ و هنر نقد کردن محدود به یک طبقه و یا جمعی از مردم نبوده و کل جامعه را دربرمی‌گیرد و نیازمند تأمل بیش‌تر است.

هنر چیست و این‌که وظیفه آگاهانه و داوطلبانه هنر کدام است؟

در مورد هنر سخن بسیار رفته است، شاید حدود پنجاه هزار سال از عمر آن می‌گذرد و هنوز بسیاری از مردم درباره اصل و منشأ آن بحث و جدل دارند. اما واقعا هنر چیست؟ آیا هنر رابطه‌ای عمیق‌تر را بین انسان و جهان بیان می‌کند؟ آیا نقش ویژه هنر را می‌توان در يك فرمول خلاصه کرد؟ آیا هنر برآورنده نیازهای گوناگون انسان و زندگی اوست؟ شاید یکی از بهترین راه‌های شناخت هنر مراجعه به آثار، نظرات و تعبیر و تفسیرهای بسیاری از اندیشمندان گذشته و حال است. حتی پیش از پیدایش زبان، هنر و هنرمند وجود داشته‌اند، زیرا هنر نقش زبان را به‌عهده داشت و خطوط میخی، نقش برجسته‌ها، نقاشی‌های دیواری و سنگ نگاره‌ها نمونه آن است.

در گذشته دانشمندان یونان هنر را به‌عنوان هدیه خدایان می‌پنداشتند. آن‌ها معتقد بودند که در پیدایش هنر، استعدادهاى انسان بدوی از دنیای جانوران خارج شدند. ابزار کار و تولید هم به پیشرفت انسان کمک کرد و بشر توانست نخستین نمونه‌های هنری را بیافریند. با برخورداری از نعمت‌هایی که انسان از طبیعت به دست‌آورد انسان توانست احساس لذت را بیابد. انسان از روی تجربه دریافت که بین اشیا و پدیده‌ها تناسب، هماهنگی و وحدت درونی وجود دارد. اندک‌اندک این وزن و آهنگ و تناسب‌ها برای انسان زیبا جلوه کرد.

تاریخ هنر نشان می‌دهد که در پیدایش زیبایی اعمال هیچ محدودیتی امکان پذیر نبوده است و ماهیت نخستین آثار هنری انسان، مانند نقاشی‌های روی دیوار نشان می‌دهد که هنراز کنجکاوی‌های انسانی سرچشمه گرفته است. از این‌رو، منطقاً، هر فرهنگی بازتاب سیستم ارزشی همان نظام اجتماعی و جغرافیائی است.

در واقع سرچشمه هنر زمانی است که بشر برای فهماندن مقصود خود، خط را ساخت، همان خط را مستقیم کرد، و هر چیزی را شکل خودش نقاشی کرد. هنر یک فعالیت انسانی است. فعالیتی آگاهانه با علامت‌ها و مشخصه‌های ظاهری و احساساتی است که هنرمند باید آن را تجربه کرده باشد تا بتواند به دیگران انتقال دهد. برای این‌که هنر را درست تحلیل و تعریف کنیم، پیش از همه لازم است که هنر را به‌عنوان یکی از حلقه‌های مهم ارتباطی میان انسان‌ها به حساب بیاوریم.

پیکاسو به زیبایی و هنرمندانه گفته است: مفتخرم که بگویم هرگز نقاشی را به منزله یک هنر تفریحی و صرفاً سرگرم‌کننده تلقی نکرده‌ام؛ بلکه همواره خواسته‌ام که با تنها سلاح خود، یعنی از طریق طرح و رنگ، برای شناخت انسان به درون او و عمق جهان نفوذ کنم. امیل زولا نیز گفته است: هنر عبارت است از طبیعت که از خلال مزاج و روحیه شخص دیده می‌شود. ارسطو نیز معتقد است: هنر، آن‌چه را طبیعت از تکمیل آن ناتوان است کامل می‌کند. به‌عبارتی، زیبایی هنری از آن‌جا که محصول کارکرد نیروی آفریننده ذهن انسان است، شاید برتر از زیبایی طبیعی است که انسان در آفرینش آن نقشی نداشته است. هنر نتیجه کار ذهنی هنرمند است.



چه بلایی بر سر هنر در ایران آمد؟

حکومت اسلامی ایران در این چهار دهه حاکمیت خونین خود، همه قدرت مخرب دولتی و ایدئولوژیکی اسلامی خود را به کار گرفت تا شهروندان جامعه ایران را یا با خود همراه کند، مرعوب و منزوی سازد، و یا با زندان و اعدام و ترور حذف فیزیکی کند.

این وضعیت باعث شده است که با گذشت زمان و تداوم سانسور، در اغلب آثار هنری، هنرمندان خودشان نیز سانسورچی شوند و شنیده شده که گاهی در بین همکاران و دوستان نزدیک خود قبل از اتمام کار، خط های قرمز حکومت را به یکدیگر گوشزد می کنند. این یعنی حکومت تا حدودی در امر فرهنگ سازی و آموزش سانسور موفق بوده است. اگر از این زاویه به اوضاع فرهنگ و هنر ایران نگاه کنیم اکثریت هنرمندان و نویسندگان یا مرعوب شده اند یا منزوی. از این رو برخی هنرمندان و نویسندگان مجبور شده اند که برای بقا، بند ناف خود را به کلی از نهادهای حاکمیت و یا جناح های آن جدا نسازند. شجریان را نیز باید در همین ردیف ارزیابی کرد.

همان طور که گفته شد هنر از زمان های بسیار قدیم به شکل های مختلف وجود داشته است. هنر بخشی از زندگی روزمره ماست و در همه فرهنگ های سراسر دنیا وجود دارد. ممکن است هنر در هر شکل و شمایلی خودش را نشان دهد: نقاشی، موسیقی، فیلم، تئاتر و... این هنرها می توانند برای سرگرمی و تنوع باشد اما وقتی رنگ و بوی خاصی می گیرد که هدفمند باشد به تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی یاری می رساند.

وقتی اثری با هدف آگاهی بخشی یا ارتقای فرهنگ جهان شمول خلق می شود می تواند در نزد مخاطبان خود احساسات و تحرک های تازه ای به وجود بیاورد. در حقیقت آثار هنری این توانایی را دارند که هنجارهای جامعه را زیر سوال ببرند و رفتار جامعه را تغییر دهند. مثل خیلی از کتاب ها، فیلم ها و نقاشی هایی که یک فریاد خلاقانه هستند.

هنر قبل از آن که یک فعالیت خلاقانه باشد یک شیوه زندگی است. بیش از اینکه یک مهارت باشد یک اشتیاق است. قبل از این که تصویری ارائه دهد ماجرائی دارد. هنرمندها بر خلاف سیاستمداران و دانشمندان ایده هایی دارند که از قلب آن ها بر می آید. به همین دلیل می توانند مردم را به حرکت وادارند. هنر برای جامعه مهم است. آئینه ای است که دردها، رنج ها، نابسامانی ها و در مقابل این ها زیبایی ها، شادی ها و جشن ها را می نمایاند و با احساس و اندیشه افراد درگیر است. این جاست که هنر روی قلب، احساس و اندیشه انسان ها انگشت می گذارد. به همین دلیل مردم برای هنر ارزش و معنای والایی قائلند.

هنر یکی از عالی ترین تجلیات لذت روحی و معنوی است، به خصوص اگر همه انسان ها جدا از جنیست و ملیت و باورهای سیاسی و مذهبی در زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارای حقوق مساوی باشند و از آزادی های فردی و جمعی برخوردار گردند.

لوکاچ می‌گوید: آرمان هنر خودآگاهی نوع بشر است.

شاملو نیز می‌گوید: آرمان هنر تعالی تبار انسان است. خوبی و بدی، زشتی و زیبایی ناشی از قضاوت انسان است. به عبارت دیگر، انسان به حکم عاقل بودن حکم می‌کند که این چیز زیباست یا زیبا نیست. هنر همانند دیگر تولیدات فکری بشر، برای بهره‌برداری افراد جامعه و برای خود جامعه است، نه برای هنر و هنرمند. به همین دلیل نوع اثر هنری می‌تواند برای جامعه‌ای مطلوب باشد و برای جامعه‌ای نامطلوب.

پس از انقلاب فرانسه با انتشار آثار بالزاک پایه‌های رئالیسم و ناتورالیسم گذاشته شد و از طرف دیگر عده‌ای از فلاسفه و ادبا که طرفدار هنر مفید (l'art utile) بودند شاعران و نویسندگان را دعوت می‌کردند که آثار خود را با هدف خدمت به اجتماع و اخلاق و پیشرفت اندیشه بشری در اختیار جامعه قرار دهند. برای مثال، کلاسیک‌ها هدف هنر را آموزنده بودن می‌دانستند و می‌گفتند که هنر باید برای تعلیم و راهبری افراد بشر مفید باشد و فلاسفه نیز می‌خواستند که نظم و نثر در خدمت پیشرفت اندیشه بشری قرار گیرد و برای استقرار نظم جدیدتر و بهتر از هنر و ادبیات نیز کمک گرفته شود.

تفکر هنر برای هنر نه در خدمت نوع بشر، در واقع نه یک مکتب مشخص است و نه اینکه گروه معینی گرد هم آمده‌اند تا یک تئوری منسجم و ثابت را برای آن تدوین کنند. زیرا شاعران و نویسندگانی که ادعای هنر برای هنر داشتند و نظریات‌شان را مطرح کرده‌اند اغلب نظریات متفاوتی داشتند و شکل منسجم‌تر آن را بعدها می‌توان در مکتب پاراناس مشاهده کرد که به شکلی تئوریزه شده تر و صریح‌تر آن را بیان می‌کند. به نظر می‌رسد که بنجامن کنستان نخستین کسی است که در یادداشت‌های خود در ۱۸۰۴ به صراحت نوشت که هنر باید فقط برای هنر و بدون هدف باشد، زیرا هر هدفی هنر را از طبیعت خود دور می‌کند.

به این ترتیب، سرچشمه هنر زمانی است که انسان برای بیان و فهماندن مقصود خود، خطر را ساخت و هر چیزی را به شکل خودش نقاشی کرد. بشر توانست از هنر به عنوان وسیله‌ای برای تبادل نظر، بیان عقیده و هم‌زیستی بهره گیرد و بدینوسیله، هنر چه به صورت سمعی و چه به صورت بصری، وسیله‌ای دیرینه برای تعلیم است که ریشه در زمان‌های بسیار قدیم دارد.

به باور فروید، هنرمند یک روان پزشک است که همواره در تلاش است تا با توسل بر هنر خویش دردهای درونی جامعه را تسکین داده و سموم روان را بزدايد. فروید ادامه می‌دهد که بر اساس تحلیل روان‌شناسی، هنر انعکاسی از زندگی هنرمند است و مخلوقات هنری نمایندگان هنر خلاق هنرمند هستند. (۱)

هنرمند مردمی دردها و رنج‌های درونی جامعه را موشکافی می‌کند و پس از تحلیل و بررسی، به عرصه هنر می‌کشد و از این طریق هم دردهای جامعه را بیان می‌کند و هم روان جامعه را تسکین می‌دهد و هم راهکار برون‌رفت از وضع موجود را نشان می‌دهد. در واقع هنرمند با هنر خود جامعه را تسلی می‌دهد و خود نیز تسلی می‌یابد. به عبارتی، هنرمند از این رو مورد احترام و تشویق مردم قرار می‌گیرد که آنچه را مردم در دنیای واقعی دنبالش بوده‌اند و نیافته‌اند او در عالم خیال در دسترس‌شان قرار می‌دهد.

هنر در جامعه شکل می‌گیرد و پدید می‌آید نه در خلأ. یعنی هنرمند هیچ‌گاه روایت گر دنیای درونی نیست که هیچ ارتباطی با عالم خارج نداشته باشد، بلکه نمایش حیات باطنی و کیفیات نفسانی‌اش بازتاب‌دهنده محیط اطراف وی بوده و زندگی اجتماعی را منعکس می‌کند. به همین دلیل، عواطفی که آثار هنری در انسان تولید می‌نماید جنبه‌ای اجتماعی دارد.

هنر بیش از آن که موجب تفرقه گردد سبب اتحاد و نزدیکی می‌شود و دلبستگی عمیقی میان اقشار مختلف اجتماعی برقرار می‌سازد. حسی نیز که آثار هنرمندان در ذهن آدمیان ایجاد می‌کند یکی از موثرترین عوامل زندگی فردی و جمعی است.

متفکر بزرگ آگوست کنت معتقد است که هنر بخشی از یک زبان است که تمام افراد نوع بشر آن را درک می‌کنند و به معانی آن پی می‌برند. این فیلسوف معتقد است که هنر زبان حقیقی جهان است. (۲)

به‌گفته کنت، همه تحولات حیات بشر در هنر نهفته است از قبیل: جنگ‌ها، موفقیت‌ها، نابودی‌ها، مذهب، سطح فکر، افکار و احساسات بشر. البته، زمانی هم که آرامش برقرار است هنر چیزهای دیگری عرضه داشته است و خلاصه، هر گونه نبوغ، ابتکار و خرافات در هنر نمایان است. (۳)

یکی از نویسندگان جاپانی نیمه دوم قرن نوزده می‌گوید: هنر بزرگ آن است که انسان خود را در راه آن فدا کند. (۴)

تمام اشکال گوناگون هنر، زبان، رقص، آوازهای موزون، فعالیتی اجتماعی و مشترک بین همه است که انسان را بر طبیعت و جهان حیوانی چیره می‌کند. هنر هیچگاه این خصلت جمعی خود را از دست نداده است، حتی مدت‌ها پس از آن که دوران آن جمع ابتدائی به پایان رسید و جامعه طبقاتی و فردیت جای آن را گرفت!

فروپاشی جامعه قبیله‌ای، رشد تدریجی نیروهای مولد، تقسیم روزافزون کار، تکوین مبادله پایاپای کالا، گذر به حکومت پدرشاهی و آغاز مالکیت خصوصی، طبقات اجتماعی و دولت را شکل دادند. بسیاری از صاحب نظران جزئیات این روند را بر مبنای شواهد فراوان تجزیه و تحلیل کرده‌اند. در این زمینه کتاب‌های «آشیل و آتن» و «پژوهش‌هایی در فرهنگ یونان باستان» که جرج تامسون به رشته تحریر درآورد دارای اهمیت فراوان است.

در این میان وظیفه هنرمند بازتولید حس آگاهی از خود و آگاهی از زندگی مردم شهر خود، و نیز ایجاد آگاهی از طبقه خود و مردم خود بود. اما هنرمند دوران سرمایه‌داری خود را در موقعیت ویژه‌ای یافت. چرا که سرمایه‌داری همه چیز را به کالا مبدل ساخت. سرمایه‌داری با افزایش تولید و کسب درآمد (بهره‌زائی) که تا آن زمان غیرقابل تصور بود کلیه مناسبات موجود بین تولیدکننده و مصرف‌کننده را نابود کرد و تمامی فرآورده‌ها را برای دادوستد به بازار ریخت. در چنین دنیائی، هنر تبدیل به کالا و درآمد می‌شود و هنرمند تبدیل به تولیدکننده کالا می‌گردد. در دوران سرمایه‌داری تشویق انفرادی، جای خود را به بازار آزاد داد که طرز کار آن را به دشواری می‌شد درک کرد.

این‌ها تعاریفی هستند که خیلی از فلاسفه و روشنفکران و هنرمندان در طول قرن‌ها از هنر داشته‌اند و همه آن‌ها به نوعی می‌توانند هم درست باشند و هم غلط. کما این‌که، عده‌ای هنر را وسیله‌ای برای پالایش و اعتلای روح آدمی می‌دانند و معتقدند که هنر باید اخلاق‌گرا باشد. برخی هم معتقدند هنر نسخه‌برداری از طبیعت است و برخی دیگر زیبایی هنر را مقدس می‌پندارند، زیرا آئینه تمام‌نمای واقعیت‌هاست. عده‌ای هم بر این باورند که هنر ابزار بیان احساس و عاطفه آدمی و نیز برداشت او از زندگی و جهان هستی است.

نقدی که از تعاریف ارایه شده در این نوشتار از هنر وجود دارد این است که همه فقط یک بعد از هنر را در نظر می‌گیرند، در حالی‌که هنر کاملاً ترکیبی از همه آن‌هاست. بنابراین نتیجه‌گیری اخلاقی این است که هنر تعریف خاصی ندارد و نمی‌توان برای آن معیارهای مشخصی در نظر گرفت. طبق این تعریف عالم هنر شامل کسانی است که در جمع‌هایی حضور دارند و به صورت‌های گوناگون، در ارتباط با یکدیگر به‌سر می‌برند.

برخی نیز بر این عقیده‌اند که هنرمند یک مبارز انقلابی در عرصه خودش است که روحیه ای مترقی و ساختارشکن دارد. هدف او این است که سنت‌ها را بشکند و دریچه‌ای نو از شعور و آگاهی را به جامعه بشری بگشاید. برای هنرمند باید مهم باشد که اثری را که آفریده مورد پذیرش مردم باشد. اساساً هنرمند شهرت و دوامش را از راه نفوذ در مردم به

دست می‌آورد نه با تبلیغات توخالی و گذرا و بازاری. هنرمند نباید اجباری را که به او تحمیل می‌شود بپذیرد و اگر امری بر او تحمیل می‌شود باید مقاومت می‌کند.

زنده‌یاد احمد شاملو می‌گفت: هنرمندان را سلسله‌ی جبالی بدانید که بعضی قله‌های آن از ابرها بیرون و بالاترند؛ اما همواره باید یادمان باشد که هنرمندان وجودی معصومانه و کودکانه دارند.

نیاز به تأکید است که موسیقی در سراسر جهان به‌عنوان فرهنگ و هنر هر کشوری شناخته می‌شود. هر موسیقی که ما شنیده‌ایم از یک سبک خاصی پیروی می‌کند. تعداد سبک‌های موسیقی در سراسر دنیا بسیار زیاد است و این تفاوت سبک در موسیقی به دوره زمانی، منطقه جغرافیایی، نوع سازهای به کار رفته و نحوه اجرای قطعه بستگی دارد.

انواع سبک موسیقی معمولاً در ۳ رده موسیقی هنری، موسیقی پاپ و موسیقی سنتی قرار می‌گیرد که با تغییراتی به سبک‌های دیگر تبدیل می‌شوند. موسیقی هرچه هست، سرچشمه‌ای از درون انسان دارد. موسیقی یکی از نمادهای فرهنگی هر جامعه‌ای محسوب می‌شود و هنر بیان احساسات از طریق نواهای آهنگین است.

موسیقی سنتی ایرانی از دستگاه‌ها، تعلقات و گوشه‌هایی از موسیقی تشکیل شده است. دستگاه از دو واژه «دست» و «گاه» به‌معنای زمان و نغمه تشکیل شده و به‌نوعی به موسیقی که با دست اجرا می‌شود اشاره می‌کند. در دستگاه موسیقی ایرانی، آواز قسمت اصلی و مرکزی موسیقی است و قسمت‌های پیشین آواز و قسمت‌های بعدی آواز در حقیقت به‌طور مقدمه یا خاتمه موسیقی به آن بستگی دارد.

موسیقی سنتی طرفداران و مخالفان خود را دارد و گاهی نیز نگاه به موسیقی سلیقه‌ای است و زیربنای فکری ندارد. من شخصاً علاقه‌چندانی به موسیقی سنتی «ایرانی»، چه ترکی، کردی، بلوچی، عربی، فارسی ندارم. چرا که این موسیقی برای من و شاید هم کسانی که همچون من فکر می‌کنند حزن‌انگیز باشد. اما این عدم علاقه به‌معنای آن نیست که طرفداران موسیقی سنتی ایرانی را طرد کنم.

سبک کلاسیک به‌عنوان مادر سبک‌های موسیقی در جهان شناخته و به نوعی موسیقی آکادمیک محسوب می‌شود. علاقه من به موسیقی پاپ، بیشتر از موسیقی سنتی است. این سبک موسیقی، به‌طور کامل از موسیقی کلاسیک، موسیقی هنری یا موسیقی فولک متمایز است. موسیقی پاپ طوری طراحی شده است که برای همه جالب باشد و از هیچ جای خاصی نیامده و قرار هم نیست سلیقه خاصی را اعمال کند.

بی‌گمان و کمابیش همه انسان‌ها به هنر گرایش پیدا می‌کنند. مردم در اوقات فراغت کتاب می‌خوانند، داستان و رمان می‌خوانند، فیلم می‌بینند، سینما می‌روند، به سفر و دیدن مناظر طبیعی می‌روند و یا به موزه‌ها و آثار هنری، تئاتر یا موسیقی روی می‌آورند. روشن است که مردم از انجام دادن این کارها لذت می‌برند و برای این کار حاضرند وقت و سرمایه خود را هزینه کنند. علاوه بر دیدن و احساس عاطفه شخصی، مایلند راجع به آن حرف بزنند و نظر خود را به صاحب اثر یا دیگران بگویند.

با توجه به روابطی که هنر با جامعه برقرار می‌کند و با عنایت به رسالتی که هنرمند در قبال جامعه خود دارد، در عرصه کلان هنرمندان در زمره طرفداران یکی از دو مکتب هنر قرار می‌گیرند: یعنی هنر برای هنر، هنر برای انسان و جامعه.

طرفداران این دو نظریه چه بخواهند و چه نخواهند اساساً نظریه «هنر برای هنر» در خدمت اشرافیت قرار می‌گیرد و بی‌توجه به این‌که مردم چه چیزی را می‌پسندند، فقط و فقط وارد مناقصه‌ها و مزایده‌هایی می‌شود که از کاخ‌ها سردر می‌آورد.

به اعتقاد هواداران نظریه هنر برای هنر، هنر تخیلی خدائی است که آن را باید به‌خاطر خودش پرستید. یعنی، ضرورتی ندارد هنر جنبه مفید و اجتماعی داشته باشد، یا چنین تصویری را از آن انتظار داشت. در حالی که در نظریه دوم، یعنی هنر برای انسان و جامعه، سلب مسئولیت از علم، ادب، شعر و هنر همان تحقق فریب قدرت‌های مسلط بر جوامع بشری است. فریبی که انسان را از بزرگترین سرمایه و عوامل رهایی، و پیشرفت محروم می‌کند و دانشمندان و هنرمندان را از متن جامعه جدا کرده و در بهترین حالت، آن‌ها را در کلاس‌های بسته دانشگاه‌ها محصور کرده و به نفع خود مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد.

ما و محمد رضا شجریان پرآوازه‌ترین خواننده سنتی ایرانی

شجریان در این چهل سال هیچ‌گاه موضع شفاف و روشنی درباره حکومت اسلامی اعلام نکرده و تنها به برخی نهادهای آن مانند صداوسیما انتقاد داشته است. برخی‌ها نیز معتقدند این جمله شجریان که در سال ۸۸ گفت من صدای این «خس و خاشاکم»، در حقیقت وی این انتقاد را به احمدی‌نژاد و در حمایت از میرحسین موسوی به زبان آورده بود. وی در همان سال دیداری نیز با موسوی در بحبوحه تبلیغات ریاست جمهوری داشت. بنابراین، شجریان به آن دسته از هنرمندانی تعلق دارد که در سال‌های نخست حکومت اسلامی فعال‌تر و در دهه‌های اخیر فیرفعال‌تر در حاشیه آن قرار گرفته اما کماکان خواسته و یا ناخواسته، خط هایدلبرگ حکومت را رعایت کرده و همچنان به روابط خود با برخی محافل حکومتی ادامه داده بود.

اما مسلماً وقتی در مورد حقایق تاریخی حرف می‌زنیم استقلال هنرمند از حاکمیت و مردمی بودن آن مدنظر است. هنرمندانی که تن به سانسور نمی‌دهند بدون تردید در این تحلیل و قرائت حضور خواهند داشت. آن‌ها تن به سانسور نداده و بسیار هم سرافراز هستند و صد البته مورد حمایت مردم!

اما با وجود همه این‌ها، باید نقطه تیز نقد را باید به‌سوی هنرمندانی چون شجریان گرفت، یا نوک تیز حمله را باید متوجه حاکمیت قرار دهیم، ضدآزادی، ضد هنرمند مستقل گرفت؟ روشن است که هرکس می‌تواند شجریان و یا هر کس دیگری را نقد کند، اما اگر منتقد حقیقت‌گوئی و واقع‌بینی باشد باید نوک تیز نقد خود را متوجه حکومت کند. چرا که این حکومت است که سانسور و سرکوب و اختناق را بر فعالیت و تولیدات هنرمندان و نویسندگان و کل جامعه اعمال می‌کند و از هنرمندان بهره‌برداری سیاسی می‌برد و آن‌ها را به‌عنوان مختلف در تنگنا قرار می‌دهد. برای مثال همین شیخ حسن روحانی در تبلیغات انتخاباتی خود برای ریاست جمهوری از نام شجریان سوءاستفاده کرده و ریاکارانه گفته بود که شجریان و صدای او را دوست دارد.

اکنون نیز شبکه‌های اینترنتی پر از هواداری و یا انتقاد به شجریان است به‌طوری که اشاره ضعیفی به اعمال حاکمیت بر علیه آزادی بیان و عقیده و هنر می‌شود در حالی که باید وزن سنگین انتقادات متوجه حاکمیت باشد. روشن است به میزانی که هنرمند و نویسنده به حاکمیت و محافل آن نزدیک شود و استقلال خود را از دست بدهد به‌همان درجه نیز از مردم دور می‌گردد. اما طبیعتاً نباید انتقاد از هنرمند تحت سانسور و فشار و سرکوب بر انتقاد از سیستم سرکوب پیشی بگیرد.

آنچه از شجریان انتظار می‌رفت!

برخی هنرمندان با رهیافتی آگاهانه و مسئولانه همواره نسبت به جامعه و مردم خود حساس هستند و نسبت به مسائل اجتماعی سکوت نمی‌کنند. برخی دیگر خطر نمی‌کنند و خود و هنر خویش را در معرض نابودی از سوی حاکمیت

سرکوبگر قرار نمی‌دهند. شجریان از جمله هنرمندانی نبود که مستقل از محافل رنگارنگ حکومتی باشد، یا این‌که در هر بزنگاه سیاسی اجتماعی از خود عکس‌العمل نشان دهد. با این حال، اغلب کسانی که به شجریان حمله می‌کنند دچار این توهم غیرمنطقی هستند که محمد رضا شجریان یک هنرمند حکومتی تمام عیار بوده، یا این‌که به اندازه کافی در مقابل استبداد حکومتی ایستادگی نکرده است؟ از هر روشنفکر و هنرمندی تا آن حد انتظار داشت که در بضاعت اوست. بنابراین نباید بار مسئولیت سنگین هنری و اجتماعی را بر دوش او قرار داد که توانش را ندارد.

به‌نظر من هنرمند متعهد درد و غم و اندوه مردم را درک می‌کند، شکست را نمی‌پذیرد و مرعوب وضع موجود و حاکمیت هم نمی‌شود. او استقلال خود را حفظ می‌کند و به هیچ‌وجه به محافل حکومتی نزدیک نمی‌شود. اعتراض خود را علنی مطرح می‌کند و خوب می‌داند که جهان موجود بنا به خصلت تاریخی خود، اتفاقی ثابت و پایدار و قابل اعتماد نیست. به‌همین دلیل برای سعادت و خوشبختی مردم پا به عرصه سخت عشق و آزادی می‌گذارد.

طبیعتاً شجریان در ردیف این هنرمندان قرار ندارد و در عین هم نقاط ضعف و قوت و همچنین طرفداران و منتقدان و مخالفان خود را دارد. از این‌رو نباید از او بت ساخت و نباید او را به هیچ شمرد و از او انتظار دیگری داشت. در عین حال شجریان عضو هیچ جنبش و نهاد آزادی‌خواه و انسان‌دوستی نبود. حتی در چهار دهه گذشته در اظهاراتش صراحتاً راجع به سرکوب و سانسور، زندان و شکنجه، اعدام و ترور، سنگسار و شلاق، حجاب اسلامی، حقوق کودک، حقوق کارگر، بیمه بیکاری، حقوق برابر برای کار مشابه زنان و مردان، حقوق مجرمین و متهمین، حقوق مدنی، حقوق مردم تحت ستم سراسر ایران، حقوق روزنامه‌نگاران، هنرمندان، نویسندگان، مترجمان، دانشجویان و غیره سخن نگفته است. آنچه گفته شد تنها وظایف جنبش‌های اجتماعی، احزاب و سازمان‌های سیاسی و مردم معترض نیست. وظیفه هنرمندان و نویسندگان و روزنامه‌نگاران هم هست. با این تفاوت یک حزب سیاسی برای قدرت‌گیری مبارزه می‌کند اما بر عکس، هدف هنرمند و نویسنده به قدرت رسیدن نیست.

بی‌تردید هنرمند و نویسنده با قلم و بیان و طراحی خود، رنج‌ها و دردهای مردم را بیان می‌کند تا در جایگاه خود به مبارزات مردمی کمک کند و برای رهائی و برون‌رفت از وضعیت فلاکت‌بار موجود نقش شهروندی خود را ایفا کند. نمی‌شود نویسنده و هنرمند به خانه امن خود بخزد و بی‌عمل و خاموش بماند اما جوانان در خیابان‌ها برای لغو سانسور و اختناق جان ببازند. بنابراین نباید برای شجریان و شجریان‌ها جایگاه مجزا و خاص و والائی ساخت. آن هم در حالی که شجریان در چهل سال گذشته، هرگز به کلیت حکومت اسلامی «نه» نگفت. در حالی که شجریان می‌توانست مانند بسیاری از هنرمندان و نویسندگان به حکومت اسلامی «نه» نگوید، اما می‌توانست مستقل‌تر و سالم‌تر بماند و فاصله خود را با محافل حکومتی شفاف‌تر و بیش‌تر کند. این نگاه، به‌نوعی امر و نهی یک هنرمند نیست، بلکه برعکس یادآوری وظایف آگاهانه و داوطلبانه و مسئولیت‌های یک هنرمند در قبال جامعه و مردمی است که هر روز دست‌شان بیش‌تر از دیروز از همه جا کوتاه می‌شود.

۱- کتاب هنر و هنرمند - زیگموند فروید

۲- شناخت زیبایی، فلیسین شاله، ترجمه علی اکبر بامداد

۳- فلسفه هنر، دکتر رضائی الهی، انتشارات علامه عالی ورزش، چاپ دی‌ماه ۱۳۵۴

۴- شناخت زیبایی، فلیسین شاله.

دوشنبه بیست و هشتم مهر [میزان] ۱۳۹۹ - نوزدهم اکتوبر ۲۰۲۰